

مسئولین یک موسسه خیریه متوجه شدند که وکیل پولداری در شهرشان زندگی می‌کند و تا کنون حتی یک ریال هم به خیریه کمک نکرده است. پس یکی از افرادشان را نزد او فرستادند.

مسئول خیریه: آقای وکیل ما در مورد شما تحقیق کردیم و متوجه شدیم که الحمدالله از درآمد بسیار خوبی برخوردارید ولی تا کنون هیچ کمکی به خیریه نکرده‌اید. نمی‌خواهید در این امر خیر شرکت کنید؟

وکیل: آیا شما در تحقیقاتی که در مورد من کردید متوجه شدید که مادرم بعد از یک بیماری طولانی سه ساله، هفته پیش درگذشت و در طول آن سه سال، حقوق بازنشستگی کفاف مخارج سنگین درمانش را نمی‌داد؟
مسئول خیریه: (با کمی شرمندگی) نه، نمی‌دانستم. خیلی تسلیت می‌گویم

وکیل: آیا در تحقیقاتی که در مورد من کردید فهمیدید که برادرم در جنگ هر دو پایش را از دست داده و دیگر نمی‌تواند کار کند و زن و ۵ بچه دارد و سالهاست که خانه نشین است و نمی‌تواند از پس مخارج زندگیش برآید؟
مسئول خیریه: (با شرمندگی بیشتر) نه. نمی‌دانستم. چه گرفتاری بزرگی..

وکیل: آیا در تحقیقاتتان متوجه شدید که خواهرم سالهاست که در یک بیمارستان روانی است و چون بیمه نیست در تنگنای شدیدی برای تامین هزینه‌های درمانش قرار دارد؟
مسئول خیریه که کاملاً شرمنده شده بود گفت: ببخشید. نمی‌دانستم این همه گرفتاری دارید...

وکیل: خوب. حالا وقتی من به اینها یک ریال کمک نکرده‌ام، شما چطور انتظار دارید به خیریه شما کمک کنم؟